

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و حينئذٍ فقد يتحقق في عقدٍ واحدٍ الخيار لأشخاصٍ كثيرةٍ من طرفٍ واحدٍ أو من الطرفين، فكلٌّ من سبق من أهل الطرف الواحد إلى إعماله نفذ و سقط خيار الباقيين بلزوم العقد أو بانفساخه، و ليس المقام من تقديم الفاسخ على المجيز.»

امكان ثبوت خيار برای افراد متعدد در عقد واحد

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در این قسم دوم از وکالت، که موکل شخصی را در مطلق تصرفات مالیه وکیل کرده و هر گونه تصرف مالی را که خود موکل می‌تواند انجام دهد، وکیل هم آن اختیار را دارد، اگر وکیل معامله‌ای را انجام داد، هم وکیل اختیار مجلس دارد و هم موکل.

حال فرعی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این عقد که دارای دو طرف است، اگر هر دو طرف عقد را وکلاء منعقد کنند، یک وکیل از طرف بایع مالک و وکیل دیگر از طرف مشتری مالک، در بعضی از صور در یک طرف عقد، یا در هر دو طرف عقد، خيار برای بیش از دو نفر، یعنی برای اشخاص متعدد و اشخاص کثیره ثابت می‌شود.

مانند این که آقای الف به آقای ب وکالت مطلق می‌دهد، به طوری که این آقای ب حتی حق اینکه دیگری را هم وکیل کند دارد، حال این آقای ب باز شخصی را به نام ج را وکیل کرد که ایجاب معامله را جاری کند، به نحوی که این وکالت شخص ج هم، وکالتش در تصرفات مالیه به نحو مطلق هست.

بنا بر مبنای شیخ(ره) که فرموده: هم وکیل اختیار دارد و هم موکل، در اینجا در طرف ایجاب، هم ج که آمده عقد را خوانده، هم ب که وکیل اول بوده از طرف موکل و هم آقای الف که خودش مالک اصلی است، این سه نفر همه‌شان خيار مجلس دارند.

البته با آن شرطی که شیخ(ره) فرموده: که موکل در صورتی خيار مجلس دارد، که در مجلس عقد حضور داشته باشد. حال فرض کنید الف و ب و ج هر سه شان هم در مجلس عقد حضور دارند، هر سه نفر خيار مجلس دارند.

چگونگی اعمال این خيارات متعدد

مطلب مهمتر این است که خيار مجلس این سه نفر چگونه اعمال می‌شود؟ اگر آقای ج گفت: «فسخت» و ب گفت: «أمضیت»، اگر اختلافی بینشان اتفاق افتاد، که همه بر إمضاء و یا فسخ توافق نداشتند، در اینجا حکمش چیست؟ اگر همه بر امضا توافق داشته باشند، مسئله روشن است و اگر همه بر فسخ هم توافق داشته باشند، باز حکمش روشن است.

اما در جایی که یکی از این فسخ می‌کند و دیگری امضاء، مرحوم شیخ (ره) فرموده: «کل من سبق إلی إعمال الخيار فقد نفذ»، هر کدام یک از این سه نفر که سبقت در اِعمال خيار پیدا کردند، هر کدام که باشد همان نافذ است، فرقی هم نمی‌کند که «من سبق إلی إعمال الخيار» بگوید: «فسخت» یا بگوید: «أَمْضیت». چه عقد را فسخ کند و چه امضاء، در اینجا قول من سبق و عمل من سبق معتبر است.

فرق بین ما نحن فیه و موارد تعارض بین فاسخ و مجیز

در موارد تعارض بین فاسخ و مجیز فقهاء فتوا داده‌اند که «قول الفاسخ مقدم» و حال در معامله‌ای هم بایع و هم مشتری خيار دارند، بایع و مشتری، هر دو مالک اصلی هستند و خيار هم دارند، اگر بایع بگوید: «فسخت» و مشتری بگوید: «أَمْضیت»، ولو «فسخت» بایع بعد از «أَمْضیت» مشتری هم باشد، در اینجا گفته‌اند: آن امضای اول مشتری به درد نمی‌خورد.

در موارد تعارض بین فاسخ و مجیز، فقهاء فتوا داده‌اند که قول فاسخ مقدم است، و لو اینکه اِعمال فسخ از اِعمال امضا مؤخر باشد، پس چرا در اینجا این را نمی‌گویید؟

در اینجا هم، الف، ب و ج، هر سه‌شان خيار دارند، بگوییم که: قول فاسخ مقدم است. در حالی که فرموده‌اید: قول من سبق مقدم است، چرا ما نحن فیه را مانند سایر موارد تعارض بین فاسخ و مجیز قرار نمی‌دهید؟

مرحوم شیخ (ره) علت قضیه را بیان نکرده و تنها به اشاره فرموده‌اند: ما نحن فیه از قبیل مسئله‌ی فاسخ و مجیز نیست.

اما اینکه چرا از آن قبیل نیست؟ در دوران بین فاسخ و مجیز متعلقات مختلف است، یعنی بایع که گفته: «فسخت» متعلق فسخ بایع ایجاب است و متعلق «أَمْضیت» مشتری قبول است، لذا این متعلقات در فرضی عقد واحد را تشکیل می‌دهند که هر دو رضایت به معامله داشته باشند و اگر یکی از اینها فسخ کرد، گویا حقیقت عقد از بین می‌رود.

اما در ما نحن فیه فرض بر این است که الف، ب و ج، هر سه‌شان در یک طرف عقد هستند، مثلاً در طرف ایجاب هستند، لذا اگر ج بگوید: «أَمْضیت» و ب بگوید: «فسخت»، این «أَمْضیت» معنایش این است که از ناحیه‌ی ایجاب آن تزلزلی را که موجود بود، از بین بردم و عقد را از طرف ایجاب مستقر کردم و وقتی که ایجاب مستقر شد، دیگر موضوع برای الف یا ب باقی نمی‌ماند.

همچنین اگر ج بگوید: «فسخت»، معنایش این است که التزام از طرف ایجاب را به طور کلی از بین بردم، لذا دیگر موضوع خيار برای ب و الف منتفی می‌شود، به دلیل اینکه موضوع خيار مرکب از دو جزء است: «الإلتزام المتزلزل»، خيار یعنی اینکه یک التزامی در این معامله پیدا کرده‌ام، اما این التزام، یک التزام متزلزل است و می‌توانم از این التزام برگردم. پس موضوع خيار دو جزء دارد؛ یکی التزام و دوم تزلزل.

اگر ج اول بگوید: «أَمْضیت» قید تزلزل منتفی می‌شود، یعنی التزام، التزام مستقر می‌شود و موضوع خيار برای ب و الف منتفی می‌شود و هکذا اگر ج بگوید: «فسخت»، باز موضوع خيار، یعنی آن جزء اولش که عبارت از التزام باشد، از بین می‌رود و دیگر التزامی در کار نیست و لذا موضوع خيار منتفی شده است.

نکته‌ای در اینجا است که مرحوم شیخ(ره) هم این نکته را اشاره نکرده، اما در حواشی آمده و آن نکته این است که همه‌ی این حرف‌ها در فرضی است که خیار را برای الف، ب و ج متعدد ندانیم، یعنی اینکه بگوییم: خیار برای جنس بایع است، که جنس بایع در اینجا یک مصداقش موکل اول است، یک مصداقش ب است و یک مصداقش هم ج است.

اگر خیار را برای جنس قرار دادیم، یا به تعبیر دیگر بگوییم: خیار یک حق است، که در اینجا برای طبیعت بایع است، منتهی طبیعت بایع؛ یک مصداقش الف است، یک مصداقش ب و یک مصداقش ج، این فرمایش مرحوم شیخ(ره) بنا بر این فرض که خیار یک حق است درست است.

اما اگر کسی بگوید: در اینجا الف یک حق مستقل دارد، ب یک حق مستقل دیگری دارد و ج هم یک حق سومی دارد، بنا بر این مبنا که حقوق متعدد است، سه خیار است، لذا هیچ کدام به دیگری ربطی ندارد و مرحوم سید(ره) هم در حاشیه همین نظریه را اختیار کرده است.

غایت خیار مجلس بر فرض وجود خیار برای افراد کثیره در دو طرف عقد

مطلب دوم این است که اگر در اینجا که سه نفر در طرف بایع است، فرض می‌کنیم که سه نفر هم در طرف مشتری خیار مجلس دارند و غایت خیار مجلس تفرق است، حال ملاک در تفرق را در اینجا چه بدانیم؟ اینکه می‌گوییم: «البیان بالخیار ما لم یفترقا»، در اینجا افتراق چه تصویری دارد و خیار مجلس در چه وقتی منقضی می‌شود؟

مرحوم شیخ(ره) چهار احتمال در اینجا داده‌اند؛

احتمال و قول اول این است که بگوییم: اگر موکلین از مجلس خودشان در حال عقد تفرق پیدا کردند، - البته این احتمال اول بنا بر مبنای کسانی است که می‌گویند: موکلین خیار مجلس دارند، ولو در مجلس عقد هم حضور نداشته باشند. - خیار به هم می‌خورد.

احتمال و قول دوم این است که اگر موکلین در مجلس عقد حضور دارند، تفرق آنها از مجلس عقد، خیار را به هم می‌زند.

احتمال و قول سوم این است که اعتبار در تفرق متعاقدين است، یعنی آنهایی که عقد را اجرا کردند، که اگر آنها تفرق پیدا کردند، خیار مجلس به هم می‌خورد.

احتمال و قول چهارم این است که نه به افتراق موکلین است و نه متعاقدين، مثلاً در این مثال سه نفر در این طرف عقد فرض کردیم و سه نفر هم در آن طرف، اگر در هر طرف یکی باقی بماند، چه موکل باشد و چه وکیل، این کفایت می‌کند در اینکه هنوز تفرق حاصل نشده است.

بعد شیخ(ره) فرموده: اقوی در بین این احتمالات اربعه، قول اخیر است، اما دیگر وجهش را بیان نکرده‌اند که چرا قول اخیر اقوا است؟ که آن را در تطبیق عرض می‌کنیم.

قسم سوم این است که موکل به یک کسی وکالت داده می‌گوید: این پول را از من بگیر و عیدی را برای من بخر، که در این قسم سوم وکیل در تصرفات مالیه‌ی موکل اختیار تام ندارد.

در قسم دوم وکیل می‌گفتیم که: قبل از اینکه معامله شود و بعد از معامله، اختیار تامی در تصرف در اموال موکل دارد، اما در این قسم سوم فقط وکالت به جهت معاوضه است، یعنی دایره‌اش از دایره‌ی قسم اول یک مقداری توسعه دارد.

شیخ (ره) فرموده: به نظر ما در اینجا این وکیل خیار مجلس ندارد و دلیل بر این معنا این نیست ادعا کنیم که «البیعان بالخیار» انصراف دارد و این مورد را شامل نمی‌شود، بلکه همان دلیلی است که در قسم اول از وکیل گفتیم.

در آنجا گفتیم که: وقتی به ادله‌ی خیار در هر خیاری مراجعه می‌کنیم، موضوع ادله‌ی خیار جایی است که ذو الخیار نسبت به ما منتقل الیه سلطنت داشته باشد، یعنی آن مالی که به او ما منتقل شده، در اختیارش باشد، تا بتواند ما منتقل عنه را به ملکش برگرداند، اما در جایی که شک داریم که آیا این شخص در ما منتقل الیه سلطنت دارد یا نه؟ ادله‌ی خیار جریان ندارد.

در ما نحن فیه هم همین طور است که در اینجا این آقا وکیل در معاوضه بوده و لذا شک داریم که آیا در ما منتقل علیه که به اعتبار موکل است، سلطنت بر رد دارد یا نه؟ ادله‌ی خیار در اینجا جریان ندارد، چون موضوعش برای ما مشکوک است.

مانند همان مثال متعارفی که در علم اصول می‌زنند که اگر به شما گفتند: «أکرّم العلماء» و شک کنیم که زید عالم است یا نه؟ نمی‌توانید برای وجوب اکرام زید به «أکرّم العلماء» تمسک کنید. در اینجا هم شک داریم که وکیل در ما منتقل الیه سلطنت دارد یا نه؟ نمی‌توانیم از راه ادله‌ی خیار بگوییم که: این خیار دارد چون موضوعش برای ما مشکوک است.

بنابراین شیخ (ره) نتیجه گرفته و فرموده: ادله خیار مثبت سلطنت برای این وکیل نیست و از طرفی هم قاعده‌ی سلطنت را داریم که «الناس مسلطون علی أموالهم»، که اگر وکیل عیدی را برای موکل خرید، عبد مال موکل می‌شود و قاعده‌ی سلطنت می‌گوید: مؤکل بر این عبد سلطنت دارد و اگر بگوییم که: وکیل خیار مجلس دارد، معنایش این است که این وکیل بتواند این عبد را از ملک این موکل خارج کند و به ملک مالک قبلی‌اش برگرداند.

لذا به مخصص نیاز داریم، یعنی باید چیزی قاعده‌ی سلطنت را تخصیص بزند و ادله‌ی خیار صلاحیت تخصیص قاعده‌ی سلطنت را ندارد، پس قاعده‌ی سلطنت به عمومش باقی است، موکل اختیار دارد که این عبد را رد کند یا رد نکند، اما وکیل حقی ندارد و نتیجه این می‌شود که وکیل در این قسم سوم هم خیار مجلس ندارد.

اما آیا برای موکل خیار مجلس هست یا نه؟ می‌فرماید الکلام الکلام، همان مطلبی که ما در قسم اول و دوم گفتیم، برای موکل هم در اینجا جریان دارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) شیخ فرمودند: إنصراف، اما ممکن است کسی خدشه کند، اگر کسی بگوید: «البیعان» ظهور در مالکان دارد، این فرمایش درست است و می‌گوییم: وقتی ظهور در مالکان دارد، به هیچ وجهی وکیل را شامل نمی‌شود، اما اگر کسی گفت: «البیعان» اختصاص به مالکان ندارد، لذا در قسم دوم گفتیم که: وکیل را شامل می‌شود و وقتی که این چنین شد، دیگر از این راه نمی‌توانیم وارد شویم.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) همان فرمایش سید درست است، که اگر گفتیم که: سه حق است، آن وقت بعید نیست که بگوییم:

أحدهما اقوي است، ولو اینکه کسی نگفته است، ولي اصلاً به طور كلي اینکه بخواهیم بگوییم: کدام یک اقوي است، فرع بر این است که اول سه حق درست کنیم، اما اگر گفتیم که: یک حق برای طبیعت بایع است، اینجا دیگر موضوعی برای اقوي بودن معنا ندارد، بلکه یک حق برای طبیعت البایع است، که هم وکیل اول، هم وکیل دوم و هم موکل مصداقش هستند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) وقتی که می‌گوییم الناس مسلطون جاری است یعنی معنایش این است که وکیل حق خیار ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) الناس مسلطون با آن نوع از وکالت قطعاً تخصیص می‌خورد، وقتی که بر مالم مسلط هستیم، اگر اختیار تام این مال را به شما دادم، ادله‌ی وکالت در اینجا بر الناس مسلطون مقدم می‌شود.

تطبیق عبارت

«و حينئذٍ فقد يتحقق في عقدٍ واحدٍ الخيار لأشخاصٍ كثيرةٍ من طرفٍ واحدٍ أو من الطرفين»، حينئذٍ یعنی حال که هم وکیل و هم موکل خیار دارند، در عقد واحد خیار برای اشخاص کثیره، از یک طرف یا هر دو طرف محقق می‌شود، که تصویر و مثالش را از خارج عرض کردیم.

حال که هر سه خیار دارند، اگر هر سه اتفاق نظر کنند بر امضاء، بحثی نیست و اگر هر سه اتفاق بر فسخ کنند، بحثی نیست، اما اگر یکی فسخ کرد و دیگری امضاء، «فكلّ من سبق من أهل الطرف الواحد إلى إعماله نفذ و سقط خيار الباقيين بلزوم العقد أو بانفساخ»، هر کسی که سبقت بگیرد از یک طرف به إعمال خیار، چه الزام عقد و چه فسخ آن نافذ است و خیار بقیه از همان طرف ساقط می‌گردد.

(سؤال و پاسخ استاد): «فكلّ من سبق إلى إعمال الخيار»، یعنی کسی که ذو الخيار یصح له إعمال الخيار، حال إعمال خیار، «إما بلزوم العقد أو بانفساخ العقد»، هر کسی که اعمال کند به لزوم یا به انفساخ، خیار بقیه ساقط می‌گردد، «اما» متعلق به اعمال است، یعنی هر کدام اعمال کردند نافذ است، چه اعمال لزومی و امضایی و چه اعمال انفساخی.

مرحوم شیخ (ره) دیگر مسئله را توضیح نداده‌اند و اگر آن توضیحاتی که از خارج عرض کردیم در ذهن شریفان نسپارید، عبارت ایشان روشن نمی‌شود.

«و ليس المقام من تقديم الفاسخ على المجيز»، این جواب از آن اشکال مقدر است که شیخ (ره) فرموده: هر کسی که سبق إلى إعمال الخيار، که این من سبق اگر گفت: «فسخت»، فسخ مقدم است و اگر گفت: «أَمْضَيْتَ»، إمضا مقدم است، مستشکل می‌گوید: در موارد تعارض بین فسخ و إمضاء فسخ معتبر و مقدم است، ولو اینکه فسخ در خارج متأخر از إمضا باشد، خوب در اینجا هم همین حرف را بزنید.

مرحوم شیخ (ره) در جواب آن اشکال فرموده: مقام از باب تقدیم فاسخ بر مجیز نیست، برای اینکه تعارض بین فاسخ و مجیز در جایی است که خیار برای هر دو جانب، هم جانب بایع و هم جانب مشتری باشد، که در این صورت متعلقات مختلف می‌شود و لذا دو حق مستقل است، که دو متعلق مختلف هم دارد، که هیچ کدام ملازم با دیگری نیست و إعمال خیار هر کدام ربطی به متعلق دیگری ندارد لذا در آن می‌گوییم: حال فسخ و اجازه با هم تعارض پیدا می‌کنند، فسخ باید مقدم باشد.

اما در ما نحن فيه که فرض کردیم که الف، ب و ج هر سه‌شان خیار مجلس دارند، هر سه‌شان هم از جانب واحد هستند، یعنی در طرف بایع یا مشتری قرار گرفتند. اگر ج إعمال خیار کرد، متعلق خیار برای ب و الف را از بین می‌برد، چون می‌گوییم:

متعلق خيار الإلتزام المتزلزل است، که اگر ج فسخش کرد، التزام از بين مي‌رود و اگر امضا کرد، تزلزلش از بين مي‌رود، لذا ديگر موضوعي براي خيار ب و الف باقي نمي‌ماند، پس فرق بين دو مسئله روشن شد.

آن وقت صورت تقارن باقي مي‌ماند، که محل بحث است که اگر فاسخ و مجيز مقارناً گفتند، در آنجا گفته‌اند که: قول فاسخ مقدم است، اما در ما نحن فيه هم اگر فاسخ و مجيز مقارن يکديگر فسخ و اجازه را انجام دهند، اين هم در محل خودش روشن است که ديگر فسخ مقدم است.

اين دو سطري که مرحوم شيخ(ره) فرموده: «فكل من سبق تا اینجا» مبني بر اين مبنا است که نگوئيم: الف، ب و ج سه تا حق دارند، اگر گفتيم: سه حق دارند، مي‌شود مثل سه معامله، بلکه بگوئيم که: يک حق براي طبيعي بايع است.

«ثم على المختار من ثبوته للموكلين»، حال بنا بر مبناي مختار که ثبوت خيار براي موكلين است، «فهل العبرة فيه بتفرقهما عن مجلسهما حال العقد»، يعني آيا معتبر در اين خيار به تفرق موكلين از مجلس خودشان در حال عقد است، بنا بر اين که حضور موكلين را در مجلس عقد معتبر ندانيم، «أو عن مجلس العقد»، يا اينکه بگوئيم: معتبر اين است که موكلين از مجلس عقد متفرق شوند، بنا بر اين که حضور موكلين در مجلس عقد را معتبر بدانيم، «أو بتفرق المتعاقدين»، و يا معتبر تفرق متعاقدين است، «أو بتفرق الكل»، يا اينکه معتبر تفرق کل است، که اگر سه تاي اين طرف و سه تاي آن طرف همه رفتند، آن وقت خيار مجلس منتفي مي‌شود. «فيكفي بقاء أصيل مع وكيل الآخر في مجلس العقد»، اگر در مجلس عقد، از يک طرف اصيل باقي بماند و از طرف ديگر وكيل، اين براي باقي ماندن خيار كافي است.

حال کدام يک از اين چهار مورد صحيح است؟ شيخ(ره) فرموده: «وجوه أقواها الأخير»، أقواي اين وجوه، وجه اخير است.

حال چرا أقوي وجه اخير است؟ دليل مرحوم شيخ(ره) اين است که وقتي روايت «البيعان بالخيار» را بخواهيم معنا کنيم، «البيعان» رفته روي جنس بايع و مشتري، حال اگر سه تا در اين طرف باشد و سه تا در آن طرف، دو نفر از اين طرف برود و دو نفر از آن طرف، هنوز جنس بايع و مشتري هست، چون جنس با يک فرد هم تحقق خارجي دارد، پس جنس در صورتي از اينجا مي‌رود، که هم سه نفر از آن طرف بروند و هم سه نفر از اين طرف.

«وإن لم يكن مستقلاً في التصرف في مال الموكل قبل العقد وبعده»، اين قسم سوم وكيل است، که اگر وكيل مستقل در تصرف در مال مؤكل قبل و بعد از عقد نباشد، «بل كان وكيلاً في التصرف على وجه المعاوضة»، بلکه أموال مؤكل در اختيارش نيست و مؤكل مي‌گويد: اين را بگير و فقط معامله‌اي براي من انجام بده، اما كم و زيادش، قيمتش يا چگونگي‌اش با وكيل است، به خلاف قسمت اول، که مالکين پول، و جنس و شرايط را معين مي‌کردند و فقط به وکيلين مي‌گفتند که: عقد را جاري کنند. «كما إذا قال له: اشتر لي عبداً»، كما اينکه مؤكل به وكيل بگويد: عبد براي من بخر، «فالظاهر حينئذ عدم الخيار للوكيل»، که ظاهر اين است که در اين صورت وكيل خيار ندارد، «لا لانصراف الإطلاق إلى غير ذلك»، اما نه به خاطر انصراف إطلاق «البيعان» به غير اين وكيل، «بل لما ذكرنا في القسم الأول»، بلکه به خاطر آنچه در قسم اول گفتيم که: «من أن إطلاق أدلة الخيار مسوق لإفادة سلطنة كل من العاقدین على ما نقله عنه بعد الفراغ عن تمكّنه من ردّ ما انتقل إليه»، اطلاق ادله‌ي خيار مسوق براي إفادة سلطنة هر يک از عاقدین بر ما انتقل عنه است، بعد از فراغ از تمکن از ردّ ما انتقل إليه.

ادله‌ي خيار براي هر کدام يک از متعاقدين بر ما انتقل عنه سلطنة مي‌آورد، البته بعد از از اينکه سلطنة بر ما انتقل اليه داشته باشد، که توضيحش را قبلاً داديم.

«فلا تنهض لإثبات هذا التمكن عند الشك فيه»، ادله‌ي خيار نمي‌آيد اين سلطنة بر ما انتقل اليه را إثبات کند، چون اگر بخواهد

این را اثبات کند، معنایش این است که یک حکم و دلیلی موضوع خودش را ایجاد کند و در اصول خواندید که هیچ دلیلی موضوع خودش را در عالم خارج ایجاد نمی‌کند.

«و لا لتخصیص ما دلّ علی سلطنة الموکل علی ما انتقل إلیه»، و دلیلی بر تخصیص آنچه دلالت می‌کند بر سلطنت موکل بر ما انتقل إلیه، که «الناس مسلطون علی أموالهم» است نداریم، «المستلزمة لعدم جواز تصرف الوکیل فیہ برده إلی مالکة الأصلي»، که موکل بنا بر حدیث سلطنت، بر مالش سلطنت دارد، وکیل عبد را برای موکل خرید و موکل هم بر عبد سلطنت دارد، که این سلطنت مستلزم عدم جواز تصرف وکیل در آن شیء است، یعنی جایز نیست که با رد آن عبد به مالک اصلی‌اش در آن تصرف کند.

اگر بگوییم که: وکیل می‌تواند تصرف کند، معنایش این است که سلطنت موکل تخصیص خورده است.

«و فی ثبوته للموکلین ما تقدّم»، در ثبوت این خیار برای موکلین همان بحث گذشته در اینجا هم مطرح است، یعنی شیخ (ره) قبول دارد که برای موکل این هم هست، «و الأقوی اعتبار الافتراق عن مجلس العقد كما عرفت فی سابقه»، و اقوی این است که افتراق از مجلس عقد معتبر است، که در فرض قبل یعنی قسم دوم آن را شناختید.

پس مرحوم شیخ (ره) اقسام ثلاثه‌ی وکالت را بیان کرده و در هر سه قسم خیار مجلس را برای موکلین پذیرفته‌اند، اما در قسم اول و سوم برای وکیلین پذیرفته و تنها در قسم دوم فرموده‌اند که: برای وکیلین هم خیار مجلس ثابت است.

«ثم هل للموکل بناءً علی ثبوت الخیار له تفویض الأمر إلی الوکیل»، فرع دیگر این است در جایی که می‌گوییم: وکیل خیار مجلس ندارد، مثل قسم اول و سوم که تنها موکل خیار مجلس دارد، آیا موکل می‌تواند خیار مجلس خودش را به وکیل تفویض کند یا نه؟ «بحیث یصیر ذا حقّ خیاری؟»، به گونه‌ای که وکیل صاحب حق خیاری شود یا نمی‌تواند، «الأقوی عدم»، شیخ (ره) فرموده: به نظر ما نمی‌تواند تفویض کند، «لأنّ المتیقّن من الدلیل ثبوت الخیار للعاقد فی صورة القول به عند العقد»، برای اینکه متیقّن از خیار مجلس آن خیاری است که در حال عقد است و اگر بخواهد تفویض کند، چون اول باید خود موکل بعد از عقد خیار پیدا کند، بعد تفویض کند، پس اگر بخواهد تفویض کند، معنایش این است که خیار مجلسی را در اختیار وکیل می‌گذارد، که بعد از عقد حاصل می‌شود و این خارج از ادله‌ی خیار مجلس است، چون متیقّن از دلیل خیار مجلس ثبوت خیار برای عاقد است، در جایی که عند العقد باشد، «لا لحوقه له بعده»، اگر خیار مجلس برای عاقد بعد از عقد حاصل شود، این خارج از ادله‌ی خیار مجلس است.

البته این ادعایی است که شیخ (ره) بیان کرده و اگر اهل مراجعه هستید مرحوم ایروانی (ره) در حاشیه اشکال بسیار خوبی بر آن دارد.

«نعم، یمكن توکیله فی الفسخ أو فی مطلق التصرف فسخاً أو التزاماً»، تفویض معنایش این است که از خودش حق را بگیرد و به وکیل اعطا کند، اما می‌فرماید که می‌تواند توکیل کند، یعنی بگوید: فسخ معامله را با خیار مجلس به تو وکالت می‌دهم، یا بگوید: به تو وکالت می‌دهم که یا «فسخت» یا «امضیت» بگویی، هر کدام را که تو خواستی.

فرق بین تفویض و توکیل در این است که اولاً در تفویض قابل عزل نیست، اما در وکالت قابل عزل است و هر آنی که بخواهد می‌تواند پس بگیرد و ثانیاً در تفویض از خودش سلب می‌کند و در اختیار مفوض إلیه قرار می‌دهد، اما در توکیل از خودش سلب نشده است و هنوز هم حق دارد، اما می‌گوید: به تو وکالت می‌دهم که «فسخت» را بگویی یا هر چه خواستی بگویی، «فسخت» یا «امضیت» بگویی، که این مانعی ندارد.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين